

جبهه گیری فرهنگی مشرکان مکه در برابر رسول اکرم(ص) با تاکید بر گروه مقتسمین

ارسلان ایلکا^۱

محسن حیدرنیا^۲

صابر اداک^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۸

چکیده

با آغاز بعثت و طرح گفتمان دینی، دوله‌الملاء یا حاکمیت اشراف قریش، گفتمان نوین را در تعارض با منافع خویش دیدند و از سال چهارم تا چهاردهم بعثت اقدامات گوناگونی برای متوقف ساختن آن انجام دادند. یکی از مهمترین کنش‌ها در برابر دعوتگری پیامبر(ص)، اقدام گروه مقتسمین است. بر این اساس، جستار حاضر در پی پاسخ به چستی و پیدایی مقتسمین در دوران آغازین اسلام و شیوه کنشگری آنان در برابر نودینی و نودینان است که با رویکردی توصیفی - تحلیلی و شیوه کتابخانه‌ای با بهره‌مندی از قرآن مجید و روایت‌های تاریخی به آن نگرسته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که گروه مقتسمین با سران قریش در برخورد با پیامبر(ص) همگرا بودند و با اقدامات فرهنگی خود، موانعی برای کاروان‌های تجاری و زیارتی در گفتمان دینی ایجاد کردند. اما شیوه رفتاری پیامبر(ص) و نودینان، در تقابل با تحركات فرهنگی آنان و مجموعه عوامل مناسبات قبیله‌ای باعث ناکامی و بی‌اثری کنش‌های گروه مقتسمین شد.

کلید واژه ها: گفتمان دینی، اشراف قریش، مقتسمین، فرهنگ، اسلام

^۱ دانشجوی دکتری گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی(ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. arsalan38@yahoo.com

^۲ استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی(ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. mo.heydarnia42@gmail.com

^۳ استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی(ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. adaksaber@gmail.com

مقدمه

در آستانه بعثت با کوچ بیابان‌نشینان به شهر مکه، ساختار اجتماعی، سیاسی مکه به مرور زمان به دو بخش، اقلیت ثروتمند و اکثریت ستم‌کش تبدیل شد. در پی آن بزرگان ثروتمند، امور مکه را در دست گرفتند و حاکمیتی متشکل از اشراف سیاسی و اقتصادی را ایجاد کردند که از آن به عنوان «دوله‌الملاء» (حاکمیت اشراف) یاد شد (تقوی، ۱۳۹). این دوره از حاکمیت مکه در آستانه ظهور اسلام بود که در آن اشراف باسلطه‌گری درگستره اقتصاد و سیاست، نقش موثری را در برخورد با دعوت‌گری پیامبر(ص) ایفا کردند. یکی از شیوه‌های مواجهه با پدیده گفتمانی نوین برای جلوگیری از گسترش آن، رویارویی فرهنگی و تشکیل گروه مقتسمین بود. اینان با ایجاد گروه دوازده (طبرسی، ۱۶/ ۵۳۱) یا هفده نفری (ابن حبیب، ۱۶۰) به رهبری ولید بن مغیره، اقدام فرهنگی علیه گفتمان نوین را آغاز کردند. نحوه کنش‌گری این افراد با کاروان‌های تجارتنی و زیارتی مکه در میانه سال‌های چهارم و چهاردهم به گونه‌های گفتاری در قالب افتراء و سخنان ناروا به پیامبر(ص) و رفتاری به صورت ممانعت اینان از ملاقات با پیامبر(ص) پی‌گیری شد.

بر این اساس این پژوهش به دنبال پاسخ به این سوال است: مقتسمین چه کسانی هستند؟ به چه دلیل این گروه فرهنگی ایجاد شد؟ پرسش‌های فرعی به تناسب پرسش اصلی چنین صورت‌بندی می‌گردد: مقتسمین چه شیوه‌هایی را برای متوقف ساختن گفتمان توحیدی به کار بردند؟ واکنش پیامبر(ص) و مسلمانان به آنان چگونه بوده است؟

این مقاله به روش معمول در پژوهش‌های تاریخی و براساس مطالعه منابع اصیل کهن و به شیوه توصیفی و تحلیلی نگارش یافته‌است. فرضیه پژوهش این است که اشراف قریش و هم‌پیمانان آنان همانند ثقیف و هوازن با تشکیل گروه مقتسمین کنش‌های فرهنگی و تخریبی ضد دعوت‌گری پیامبر(ص) ایجاد کردند.

پیشینه پژوهش

نوشتار درباره روی‌آوری قریش به دعوت‌گری پیامبر(ص) متعدداست. در این میان، کتاب «تاریخ تحلیلی صدر اسلام» که به کارشکنی و طرح محاصره بنی‌هاشم پرداخت (شهیدی، ۱۳۶۴: ۴۱-۴۰) و نوشته‌ای با همین عنوان از نصیری که به اقدامات قریش در برابر پیامبر(ص) در ابعاد متفاوت همانند شیوه مسالمت‌آمیز، فریب و تهمت، انزوای سیاسی و اقتصادی و توطئه قتل پیامبر(ص) توجه کرد (نصیری، ۱۳۸۸: ۹۵-۸۶). مقاله «همگرایی و واگرایی سران قریش در برخورد با پیامبر(ص)» از تقوی

(۱۳۹۸: ۳۷-۵۶) و «تصمیم سران قریش برای دیدار با ابوطالب» از رسولی محلاتی (۱۳۶۶: ۲۸-۵۵) و نیز «فشار مشرکین قریش به پیامبر(ص)» (رسولی محلاتی، ۱۳۶۷: ۳۶-۵۵)، «شیوه‌های تبلیغاتی اشرافیت مکه در رویارویی با پیامبر اسلام(ص)» از طیبی (۱۳۸۲: ۶۱-۶۲) حضرت محمد(ص) و رویارویی با اشرافی‌گری» (اروجلو، ۱۳۸۴: ۶۲-۲۷) این مقاله‌ها درباره فشار قریش به پیامبر(ص) در مسیر دعوتگری است.

در پژوهش‌های انجام شده، مسأله مقتسمین به عنوان موضوع مستقل توجه نشد؛ هرچند به گونه پراکنده به موضوعاتی از آن اشاره شده است. این جستار به طور مستقل به این موضوع پرداخت و نقش این گروه را در قالب امری فرهنگی به عنوان کنش‌گری قریش و هم پیمانان آنان در برابر گفتمان توحیدی به شکل توصیفی و تحلیلی و با رویکردی قرآنی و تاریخی بیان کرد.

موقعیت قریش در آستانه بعثت

شهر مکه در مسیر یمن و شام قرار داشت و از جهت تجاری دارای اهمیت بود. قبیله قریش در داد و ستدها، کالای جنوب و شرق را به بندرهای دریای مدیترانه برده و از شامات گندم، ابریشم، زیتون و دیگر کالاها را می‌آوردند. آنان سالیانه دو سفر تجارتی، تابستانی به شام و سفر زمستانی به یمن داشتند (سوره قریش). شیوخ قبیله‌ها با گزینش زندگی شهرنشینی، از بیابان به شهر مکه آمده و سبک زیست خود را تغییر دادند. چنین زیستی در نسبت به زندگی صحرانیشینی که پیوسته با کوچ نشینی، ستیزه جویی‌های قبیله‌ای بود، برای آنان سود بیشتری داشت. تغییر شهر مکه بیابان نشینان را نیز به خود جذب کرد و پس از آن در این شهر دو واحد اجتماعی بوجود آمد: اقلیت ثروتمند که در پی ثروت بودند و اکثریت ستم‌کش که برای ثروتمندان کارکند (شهیدی، ۱۳۶۴: ۲۵-۲۴). حاکمیت اشراف مکه پس از عبدالمطلب ایجاد شد. پدیده نوین در نبود اقتدار عبدالمطلب و هاشم، در میان تیره‌های مکی پیدا شد و امور این شهر را در گستره سیاسی و اقتصادی به دست گرفتند و حاکمیت اشراف سیاسی و اقتصادی را ایجاد کردند که به «دولة‌الملاء» یاد شد (تقوی، ۱۳۹۸: ۳۹).

شیوه دعوت‌گری پیامبر(ص) و کنش‌گری مخالفان

دعوت‌گری پیامبر(ص) مطابق سوره مدثر از خانه وی آغاز شد (ابن هشام، بی تا، ج: ۱، ۲۴۸-۲۴۴: مسعودی، ۱۴۰۹، ج: ۲، ۲۷۷) و در ادامه توسعه یافت. دشوارترین مرحله دعوت پیامبر(ص)،

^۴ -دعوت‌گری پیامبر(ص) در چهار مرحله، پنهانی، علنی، دفاع از دعوت و جنگ با بت پرستان قابل تقسیم بندی است. (مرتضی عاملی، ۱۳۸۴، ج

دوران دعوت علنی در مکه است که با فرمان الهی^۵ مأموریت یافت آشکارا و همگانی، مردم را به آموزه‌های دینی فراخواند که با واکنش شدید قریش به دلیل نکوهش بتان، همراه شد (یعقوبی، بی تا، ج ۲: ۲۷؛ طبری، ۱۹۶۷، ج ۱: ۱۰۶، ج ۲: ۳۲۲، ۳۲۳). با بررسی دعوتگری پیامبر (ص) در مکه و واکنش قریشیان به آن، نگرانی قریش از گسترش دعوت اسلام در عوامل زیر قابل پی جویی است:

۱. نفوذ یهودیت، مسیحیت و در گمانه ای زرتشتی‌گری در شهر مکه و نیز حفظ منافع تجاری قریش با همتایان تجاری، زمینه رفتار خشونت‌آمیز قریش را با دعوتگری پیامبر (ص) فراهم ساخت. با این توضیح که مکه در مسیر بازرگانی شمال (مسیحی‌نشین)، جنوب و بین دو مرکز نجران در جنوب و یثرب (یهودی‌نشین) در شمال قرار داشت. قریشیان که حلقه اتصال بازرگانی خلیج فارس، دریای سرخ و دریای مدیترانه بودند، در مقابل مشتریان خود با دین‌های ناهمسان، روش بی‌طرف را پی گرفتند. بنابراین رواج دین اسلام که با معتقدات همتایان تجاری آنان در تعارض بود با منش بی‌طرفانه مغایرت داشت و به تجارت آنان آسیب می‌زد (شهیدی، ۱۳۶۴: ۳۴).

۲. رقابت‌های قبیله‌ای میان بنی مخزوم، بنی امیه، بنی هاشم و دیگران که هیچ یک برتری دیگری را بر نمی‌تافت. ادعای رسالت پیامبر (ص) از قبیله بنی هاشم، در ریاست قبیله‌ها که زعامت را حق خود می‌پنداشتند شکاف ایجاد می‌کرد و آنان چنین حاکمیتی را نمی‌پذیرفتند (شهیدی، ۱۳۶۴: ۳۴). در نمونه ای چنین رفتاری از ابوجهل که از بزرگان بنی مخزوم بود، قابل دریافت است (ابن هشام، بی تا، ج ۱: ۳۱۶؛ بیهقی، ۱۹۸۵، ج ۲: ۲۰۷-۲۰۶).

۳. دعوتگری پیامبر (ص) منافع شیوخ قبیله‌ها را، که در این موقع بازرگانانی کارآزموده و ثروتمندانی پرمایه بودند، تهدید می‌کرد. (شهیدی، ۱۳۶۴: ۳۸) چنانچه گفته شد، شیوخ قریش از مرکز صحرا به حاشیه آمدند و در شهر مکه ساکن گشته و به تجارت پرداختند. بر اساس نظام قبیله‌ای اینان به جای نگرهبانی از ضعیفان به فکر اندوختن ثروت‌های خود شدند. قرآن کریم نیز این چنین کنشگری شیوخ را بازتاب داده است.^۷

۴. جهت‌گیری‌های دینی، اقتصادی، اجتماعی پیامبر (ص)، بشرخوانی پیامبر (ص)، روی‌آوری مستضعفان به آن حضرت، اعتقاد به جبر، درخواست‌های نابه‌جا و ناممکن، اطاعت کورکورانه

۵ - فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. (حجر: ۹۵، ۹۴)

۶ - قرآن در سوره انبیاء آیه ۳۶ دلیل کینه توزی قریشیان را بازتاب داده است.

۷ - الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ، يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (همزه، ۲-۳: مدثر، ۱۱-۱۵، ۲۶-۲۹)

از نیاکان و دلدادگی به دنیا را می‌توان علل مخالفت آنان با اسلام دانست(نصیری، ۱۳۸۸: ۸۵).

در این میان روی آوری افراد هم به اسلام همسان نبود. برخی از آنان رویه همسویی و شماری شیوه ناهمسو و ناسازگار با دعوتگری پیامبر(ص) را درپیش گرفتند و حرکت پیامبر(ص) را تهدیدی در برابر منافع خود پنداشته و گفتگوی منطقی با پیامبر(ص) را رها کردند. ناتوانی در گفتگوی منطقی آنان را از جهت معرفتی و باوری دچار پریشانی و آشفتگی کرد و باعث شد در منش زیسته به اطاعت کورکورانه از نیاکان روی آورند و با دنیاگرایی، تنها به منافع خویش فکر کنند. آنها در زندگی اجتماعی نیز خود را برتر از دیگران دانسته و برای پیشبرد منافع خود اعتقاد به جبر را می‌گسترانیدند (نصیری، ۱۳۸۸: ۸۴).

نقش ابوطالب در همکنشی با پیامبر(ص) و مخالفان

با توجه به عوامل فوق، قریش روی خوشی به اسلام نشان ندادند و ابوطالب همچون گذشته از یاری و حمایت پیامبر(ص) کوتاهی نکرد و در امر رسالت، پیامبر(ص) را تشویق و تحریض کرد به طوریکه رسول خدا (ص) هم با حمایت و یاری ابوطالب بی‌پرده و بی‌آنکه از چیزی بهراسد امر رسالت خویش را آشکار ساخت و گفتگوهای دینی خود را با آنان تداوم بخشید. بیشتر گفتگوهای عمومی پیامبر(ص) با مشرکان مکه، در این دوران با حضور ابوطالب صورت می‌گرفت. سران قریش می‌دانستند، حمایت پیوستار ابوطالب از پیامبر(ص) به سبب نفوذ فراوان وی، مانع از برخورد آنان با پیامبر(ص) است. بدین جهت شماری از اشراف قریش، عَتَبَه و شیبَه پسران ربیعہ، ابوسفیان بن حرب، ابوالبختری، أسود بن مُطَلَب، ابوَجَهل، ولیدبن مغیره، نُبَیْه و مُنَبَّه، پسران حِجَّاج و عاص بن وائل، برای پایان دادن حمایت ابوطالب از پیامبر(ص)، نزد وی آمدند و درخواست خود را بیان داشتند که با واکنش خردورزانه ابوطالب روبه رو شد. سخنان ابوطالب در سران قریش اثر گذاشت و آنان بازگشتند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱: ۲۶۴). چنین روی آوری ناموفق چندین بار تکرار شد ولی ابوطالب بر یاری کردن خود ادامه داد (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱: ۲۶۶). در گامی دیگر پیامبر(ص) پیش شرط مدارایی با مشرکان را گفتن «لا اله الا الله» دانست که با مخالفت قریش همراه شد. قریش با این استدلال که ابوطالب به خواست آنان توجهی نکرده و افکار دینی شان از جانب پیامبر(ص) پست شمرده شده، حمایتگری ابوطالب را برنتافته و روش خشونت را پی خواهند گرفت (ابن سعد، ۱۹۹۰، ج ۱: ۱۵۹، ۱۵۸).

قریش در سومین دیدار با ابوطالب روش تطمعی را درپیش گرفتند و پیشنهاد دادند که عماره بن ولید بن مغیره را که از توانمندی و زیبایی جسمانی بهره داشت به عنوان خون بها و فرزند به جای پیامبر(ص) برگیرد که با مخالفت ابوطالب مواجه شد و از آن بیزاری جست (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱: ۲۶۶؛ یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۲۵). ابوطالب در پی تشدید دشمنی قریش، هاشمیان و مطلبیان را فراخواند و از

آنان خواست که از پیامبر(ص) حمایت کنند؛ همه حاضران جز ابولهب سخن ابوطالب را پذیرفتند (ابن هشام، بی تا، ج ۱: ۲۶۹؛ طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۲۷).

مشرکان قریش به دنبال حمایت ابوطالب و منطق پیامبر(ص)، تصمیم گرفتند به طور مستقیم با رسول خدا مذاکره کنند و تلاش کردند با روش تهدید و تطمیع دعوتگری او را مهار کنند. بر اساس روایت های تاریخی، عتبۀ بن ربیعۀ از اشراف مکه، با اجازه سران قریش نزد پیامبر رفته و با وی مذاکره کرد. وی در این گفتگو پیشنهادهای تطمیعی برای برون رفت از وضع موجودشان به پیامبر(ص) ارائه داد. وی در این مذاکره گفت: برادرزاده‌ام! تو در میان ما از مقام و منزلت عشیره ای و شرافت نسب برخوردار، اما با دعوتگری خویش جماعت قوم را پراکنده کردی و خردشان را سفیه خواندی و خدایان و دینشان را مذمت نمودی و پدران آنان را کافر نامیدی. حال پند مرا بشنو تا اموری بر تو عرضه کنم. اگر در این فراخوانی در پی کسب ثروت و موقعیت اجتماعی هستی، به تو داده می شود. آیه شریفه «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (سبا: ۴۷) این روی آوری قریش را بازتاب داده است. پیامبر(ص) آیات یک تا بیست و هفت سوره فصّلّت را در پاسخ به او قرائت کرد و با خوانش آیه سجده و به جای آوردن سجده گفتگو را پایان داد (ابن هشام، بی تا، ج ۱: ۲۹۴-۲۹۳). تهدیدها و تطمیع های این افراد با منطق گفتگوی پیامبر(ص) روبه رو بود. چنانچه پیامبر(ص) در برابر کنش های آنها می فرمود: از آن چه می گوید هیچ نیست و آن چه آورده‌ام برای دست یافتن بر مال های شما نیست تا از این طریق بر شما پادشاهی و سروری کنم. خدای متعال مرا به پیامبری برگزید و کتابی بر من نازل ساخته و مرا امر کرده است تا برای شما بشیر و نذیر باشم. من هم رسالت های پروردگار خویش را بر شما رساندم و شما را پند و اندرز دادم تا اگر آن چه آورده‌ام از من قبول کنید در دنیا و آخرت بهره مند باشید (ابن هشام، بی تا، ج ۱: ۲۹۶-۲۹۵).

روی آوری قریش در تعیین بخشی صداقت پیامبر(ص) در امر رسالت

مشرکان برای فهم و دریافت شان از صداقت پیامبر(ص) در دعوی خود، خواستار انجام امور غیر معقول غیرطبیعی بودند. از این جهت به پیامبر(ص) گفتند از پروردگارت بخواه با هموار کردن این کوه ها سرزمین ما را هموار سازد و برای ما رودخانه هایی مانند شهرهای عراق و شام پدید آورد و پدران ما که مرده اند، از جمله قصی را که مردی راستگو و با صداقت بود، زنده کند و اگر وی تو را تأیید کرد ما هم به تو ایمان آورده و جایگاه و شأن پیامبری تو را باور می کنیم. پیامبر(ص) در پاسخ آنان فرمود که من برای این امور مبعوث نشدم بلکه رسالتی از طرف خدا داشته که پیام الهی را به شما رسانم؛ اکنون اگر آن گفته های الهی را بپذیرید در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و اگر دست رد زید برای فرمان خدا صبر می کنم تا خداوند مابین ما حکم و داوری کند. به دنبال آن مشرکان گفتند: از پروردگارت در خواست کن تا فرشته ای را همراه تو برانگیزد و او گفتار تو را تأیید کند و نیز از خدایت

باغ ها و گنج های زر و سیم بخواه تا برای تو قرار دهد و تو را از آنچه در دیدگاه ما به دنبال آن می گردی بی نیاز سازد؛ چه تو هم مانند ما به بازارها می روی و چون ما در تلاش معاش هستی (فرقان: ۲۰، ۱۰، ۷). آنگاه ما مقام و جایگاه تو را نزد پروردگار، آن چنانچه ادعا می کنی پذیرا می شویم و به رسمیت خواهیم شناخت. پیامبر(ص) با رد خواسته آنان فرمود: من برای چنین منظوری از جانب خدا برانگیخته نشدم. خدا مرا به عنوان بشیر و نذیر فرستاد، اگر دعوت مرا قبول کردید در دنیا و آخرت از رستگارانید و اگر نه برای امر رسالت خدا صبر را پیشه می کنم تا خدا میان ما حکم کند. مشرکان گفتند به خاطر این که ما به تو ایمان نمی آوریم از خدایت بخواه تکه ای از آسمان را بر سر ما فرو ریزد و ما را نابود سازد. رسول خدا (ص) گفت: «این امور در پیوند با اراده خداست که اگر بخواهد انجام می شود.» مشرکان گفتند: ای محمد! مگر خدای تو نمی دانست که ما تو را می خوانیم و با تو سخن می گوئیم و از تو چیزهایی درخواست می کنیم؟ چرا از قبل تکلیف تو را مشخص نکرد که در صورت نپذیرفتن دعوت تو با ما چه خواهد کرد؟ خبری به ما رسید که مردی دریمامه، به نام رحمان، معلم توست و تو را آموزش می دهد و ما به خدا قسم هرگز رحمان تو را تصدیق نمی کنیم. امروز صحبت را بر تو تمام کردیم و هر چه لازم بود به تو گفتیم و دیگر تورا به خود وا نمی گذاریم که هر چه می خواهی بگویی؟ یا ما تو را از میان برمی داریم یا تو ما را از میان می ببری.

در آن لحظه هر کسی سخنی غیر منطقی گفت: یکی گفت: ما فرشتگان را که دختران خدایند قبول داریم و آنان را می پرستیم. دیگری گفت: تو را تصدیق نمی کنیم تا خدا و فرشتگان را صف بسته نزد ما بیاوری. در این موقع رسول خدا (ص) برخاست و عبدالله بن اُمیّه بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم، پسر عاتکه عمه رسول خدا، که در آن جمع حضور داشت، گفت: ای محمد! قوم تو انصاف به خرج دادند و چیزی از تو خواستند تا تو را تأیید کنند، مقام و منزلت تورا بالا ببرند و تودر مقابل هیچ کاری انجام ندادی، سپس از تو خواستند تا از عذاب هایی که می گویی برایشان فرود آوری، این کار را هم نکردی. به خدا قسم که دیگر هرگز تو را قبول ندارم تا اینکه به جانب آسمان نردبانی قرار دهی و در حالی که من بینم تو از آن، بالا می روی سپس به همراه چهار فرشته فرود می آیی و در حالی که آنان بر گفته ات گواهی دهند و تو را تصدیق کنند. به خدا قسم که اگر چنین کنی باز فکر نمی کنم که به تو ایمان بیاورم (ابن هشام، بی تا، ج: ۱: ۲۹۸-۲۹۵). قرآن در جوابشان به پیامبر(ص) می گوید: بگو پروردگارم منزّه است از اینکه خواسته های سبک مغزان را پاسخ دهد. آیا من جز بشری دارای مقام رسالت هستم که برای هدایت شما فرستاده اند؟ نه آن که درخواست های بی مورد شما را پاسخ دهم (اسراء: ۹۴-۹۳، فرقان: ۱۱)

مشرکان وقتی نتوانستند پیامبر (ص) را متقاعد کنند برخورد انفعالی و کنش پذیری را در پیش گرفتند و همسو با دیگر اقدامات، ولید بن مغیره یکی از بزرگان مکه گروهی به نام مقتسمین تشکیل

داده تا کاروان‌های تجاری و زیارتی مکه نتوانند با پیامبر (ص) ملاقات نمایند. بنابراین، مشرکان با این شیوه فرهنگی تلاش کردند گفتگوهای دینی پیامبر(ص) را با نودینان متوقف سازند.

پیدایش مقتسمین

واژه مقتسمین برگرفته از آیات ۹۰ تا ۹۱ سوره حجر "كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ" است. در میان مفسرین درباره وجه تسمیه آن اختلاف نظر است. برخی با لحاظ سیاق آیه، مقتسمین را طایفه‌ای از قریش دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۵۳۱). براین اساس جمله "كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ" متعلق به جمله مقدر می‌باشد که جمله "وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ" بدان اشاره دارد؛ در این صورت معنای آیه این است که من ترسانده‌ای هستم که شما را از آن عذابی که قبلاً بر مقتسمین نازل شده بود، می‌ترسانم و مقصود از مقتسمین کسانی هستند که خدای تعالی در جمله "الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ" توصیفشان کرده و به طوری که در روایات آمده، طایفه‌ای از قریش بودند که قرآن را قسمت قسمت کرده، عده‌ای گفتند سحر است، عده‌ای دیگر گفتند افسانه‌های گذشتگان است، جمعی گفتند ساختگی است. (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۲: ۱۹۴) برخی واژه مقتسمین را در این آیه یهود و نصارا پنداشتند و آیه "كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ" را متعلق به آیه "وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي دَانِسْتَد" و معنایش این است که ما قرآن را بر تو نازل کردیم؛ آن‌طور که بر مقتسمین نازل کردیم. طبق این معنا، مقصود از مقتسمین، یهود و نصارا هستند که قرآن را قسمت قسمت نموده و گفتند به بعض آن ایمان داریم؛ ولی به بعضی دیگرش ایمان نداریم. (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۲: ۱۹۴)

دعوت پیامبر (ص) صرفاً معطوف به قریشیان و اهل مکه نبود. موسم حج، فرصتی بود که پیامبر(ص) به میان کاروان‌های زیارتی و تجاری می‌رفت و آنها را به آیین اسلام دعوت می‌کرد که این امر موجب نگرانی قریش بود. تعدادی از سران قریش که نگران ملاقات کاروان‌های تجاری و زیارتی با پیامبر(ص) بودند نزد ولید بن مغیره مخزومی که مردی سالخورده و معتمد بود رفته و به وی گفتند: موسم حج است و مردم از نقاط مختلف می‌رسند و قصه محمد را هم شنیده‌اند، اکنون درباره وی فکری بیاندیشیم و یک‌زبان سخن بگوییم و از اختلاف‌گویی در گفتار پرهیز کنیم و یکدیگر را تکذیب نکنیم. بر این اساس گروه مقتسمین با شمارگان ۱۲ نفره (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۵۳۱) یا ۱۷ نفر (ابن حبیب، بی تا: ۱۶۰) به رهبری ولید بن مغیره تشکیل شد.^۱ از پیشنهادهای ارائه داده شده در این گروه، کاهن خوانی، دیوانگی، شاعری و ساحری بود. ایشان به امر ولید بر سر راه حاجیان و محل

۱ - از بنی عبدالشمس سه نفر: حنظله بن ابوسفیان، عتب و شیبیه فرزندان ربیعہ بن عبد شمس. از بنی مخزوم هفت نفر: ابوجهل، عاص، ابوقیس بن ولید، قیس بن فاکه، زهیر بن امیه، اسود بن عبدالاسد، صیفی بن سائب. بنی عبدالدار یک نفر: نصر بن حارث کلدہ. بنی اسد بن عبدالعزی دو نفر: ابوالبختری بن هاشم و زمعه بن اسود. بنی سهم دو نفر: منبه و نبیه فرزندان حجاج. بنی جمح دو نفر: امیه بن خلف و اویس بن معیر برادر ابی مجذوره (ابن حبیب، بی تا: ۱۶۰، ۱۶۱)

استقرارشان می‌رفتند و آنان را از تماس با رسول خدا بر حذر می‌داشتند (ابن اسحاق، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۴۳). قرآن کریم چنین رفتاری از ولید را بازتاب داده است: «ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا، وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا، وَبَيْنَ شُهُودًا، وَمَهْدَتْ لَهُ تَمْهِيدًا، ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ، كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا، سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا، إِنَّهُ فَكَرَ وَقَدَّرَ، فَقِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ» (مدثر: ۲۰-۱۱) آیات: «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ، فَوَرَّيكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ: (عذابی به سوی شما می‌فرستم) همان گونه که بر تفرقه افکنان (در دین) فرستادیم، آنان که قرآن را بخش بخش کردند (بخشی را پذیرفتند و از پذیرفتن بخش دیگر روی گردانند). به پروردگارت سوگند، قطعاً از همه آنان بازخواست می‌کنیم. از اعمالی که همواره انجام می‌دادند» (حجر: ۹۳-۹۰) هم به این امر اشاره دارد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۲: ۱۹۴). از جمله‌کنش‌های مقتسمین تقسیم قرآن به اجزای دوگانه بود، که قسمتی را اساطیر و بخشی را افترا نامیدند تا افراد کاروان‌ها تحت تأثیر جاذبه معنوی پیامبر(ص) قرار نگیرند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۵۳۱).

شیوه رفتاری مقتسمین در برابر گفتمان دینی

مقتسمین در روی‌آوری به گفتمان نوین دینی، از شیوه‌های متفاوتی بهره بردند که می‌توان آنها را به گونه‌های زیر دسته بندی کرد:

الف- جلوگیری از ملاقات مردم با رسول خدا(ص) و گوش فرا دادن به آیات قرآن: «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (انعام: ۲۶؛ فصلت: ۲۶).

ب- پی گیری روش‌های ناهمسویانه با پیامبر(ص) و آموزه‌هایش به گونه‌ای استهزایی و اتهام پراکنی، با اهداف ناهمساز:

۱. تاثیرگذاری بر رسول خدا به گونه‌ای که از نظر روانی احساس شکست کند و با احساس

حقارت و پستی روزگار بگذراند تا مگر از این کار دست بردارد و خویش را تکذیب کند.

۲. کوبیدن شخصیت و کرامت رسول خدا به منظور ایجاد نفرت در افراد ضعیف و روی گردانی

آنان از پیوستن به آن حضرت.

ج: اسطوره، افسانه و شعر شمردن قرآن، که قرآن کریم نسبت به آن واکنش نشان داد: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا، قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» (فرقان: ۵).

د: سرگرم کردن مردم به وسیله معرکه‌گیری‌های همانند نصر بن حارث، که داستان‌های مردم پسند را روایت می‌کردند (آیتی، ۱۳۶۹: ۱۲۶؛ مرتضی‌عاملی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۲۳).

ه: تردید در وحیانی بودن قرآن، که قرآن کریم کنش‌های ناهمسوی آنان را گزارش داده است: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل: ۱۰۳).

و: ترویج افسانه‌های منطق‌ستیزی چون افسانه غرانیق (مرتضی‌عاملی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۲۳، ۳۱۱)

پیامبر(ص) در برابر اقدامات فرهنگی قریشیان به تعداد مقتسمین، صحابه^۹ همانند عبدالله بن مسعود را مأموریت داد تا با یکی از مقتسمین همراه شوند و گفتار آنها را تکذیب کنند (ابن حیب، بی تا: ۱۶۱، ۱۶۰). نتیجه اقدامات قریش و واکنش خنثی‌سازی پیامبر(ص) و یارانش، توجه بیشتر قافله‌ها و کاروان‌ها به پیامبر(ص) شد. آنان به نزد پیامبر حضور یافته، سخن او را شنیده و او را تعظیم کردند. از جهت روان‌شناختی، دوستی را در دل پروراند و از جهت معرفت‌شناسی دریافتند که سخنان قریش علیه پیامبر(ص) دروغین و از روی حسد و رزوی بود. اینان پس از حج‌گزاری، به امر پیامبر(ص) از مکه بیرون رفته و در هنگامه‌ای که به وطن خود رسیدند، گفته‌های پیامبر را باز گوید کرده و فراخوانی پیامبر(ص) در نوکیشی را گسترش دادند. قریش با شنیدن ترقی و پیشرفت رسالت پیامبر(ص)، دشمنی‌شان نسبت به پیغمبر بیشتر شد و با تدبیرهای سوء در پی کشتن پیامبر(ص) شدند (ابن اسحاق، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۴۵-۲۴۴).

تأثیرات اقدامات مقتسمین

این گونه گفتگوها و برخوردها در زمان حیات ابوطالب و خدیجه جاری بود. اما پس از مرگ ابوطالب، با اقدامات مقتسمین، اذیت و آزار نسبت به پیامبر(ص)، آموزه‌های دینی و نودینان شدید شد. بدین جهت پیغمبر پس از مرگ ابوطالب در خانه نشسته و کمتر بیرون می‌آمد. البته ابولهب با تغییر موضع، نقش حمایت‌گر پیامبر(ص) را ایفا کرد، اما قریش این پیوند را به هم زدند و ابولهب

۹- «مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَبِرًا» (نحل: ۳۰) درباره این موضوع نازل شد.

۱۰- چنین کنشی نمونه‌ای از جهادتبیین در سخنرانی رهبر انقلاب مورخ ۱۴۰۰/۱۱/۱۹ درباره تهاجم ترکیبی دشمنان انقلاب اسلامی است. براین اساس حرکتی در حوزه رسانه‌ای با تحول و تغییریری جهادی و بنیادی همراه شود که از حیث کمیت، کیفیت و شیوه‌های انجام، باید با کنش‌های سابق رسانه‌ای متفاوت باشد، به طوری که ذات آن هم به نحوی انقلابی سیراخذی و تکاملی داشته باشد. چنین تحول انقلابی در جهت کشف و بیان حقایق در برابر ابهام‌آفرینی و پرده‌افکنی دشمنان است.

دشمنی را از سر گرفت.^{۱۱} (ابن سعد، ۱۹۹۰، ج ۱: ۱۶۴) شیوه سخت گیرانه قریش در برابر گفتمان نوین باعث شده که افراد از ترس قریش کمتر به دین اسلام روی آوری داشته باشند و اصحاب هم به حبشه هجرت کنند. افراد ضعیفی که در مکه باقی ماندند دچار درد و رنج فراوان شدند. پیامبر(ص) برای رهایی از این شرایط به دنبال حامی در خارج از مکه همانند طائف گشت. این شهر موطن بنی ثقیف بود و برادران سه گانه عبد یالیل، مسعود و حبیب، پسران عمرو بن عمیر، بر آن شهر ریاست می کردند و با رؤسای قریش در داد و ستد بودند. افزون بر آن، طائف مقر لات، یکی از معتبرترین بت‌های عرب، بود و با این مناسبات، طبیعی بود که اهل طائف نظر خوشی به اسلام نداشته باشند. پیامبر با زید، پسرخوانده خود، به طائف رفت، ده روز در آنجا ماند و با سه برادر به گفتگو پرداخت و آنها را به قبول دین خود و ایستادن در مقابل قریش تشویق نمود ولی آنها نپذیرفتند. پیغمبر همین قدر از آنها خواست که این گفتگوها را افشا نکنند مبادا خبر به مکه برسد و باعث جری شدن قریش شود؛ اما آنها جمعی از سفهاء و غلامان خود را با شور و غوغا به دنبال پیغمبر به راه انداختند. پیغمبر با پای مجروح به طرف مکه بازگشت. تعلیمات پیامبر(ص) در شهر طائف اثر نابخشود (فیاض، ۱۹۷۰: ۷۶).

پیامبر (ص) با توجه به اوضاع و شرایط پیوسته نقش فرهنگی را در گسترش گفتمان نوین ایفا می کرد. هنگامه حج فرصت مناسب برای نشر و گسترش آموزه های دین نوین در میان قبائل بود و افزون بر آن حرمت ماهها نیز مصونیتی بود که پیامبر (ص) از هر گونه آسیب و آزاری در امان باشد (ابن هشام، بی تا، ج ۱: ۴۲۵، ۴۲۴؛ طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۵۰).

ناکامی اقدامات مقتسمین در مناسبات اجتماعی پیامبر(ص)

اقدامات مقتسمین در کوتاه مدت، هرچند وقفه ای در دعوتگری گفتمان دینی ایجاد کرد، اما با پشتکار پیامبر (ص) و یارانش، گشایش در راه گفتمان دینی پدیدار شد. گفتگوی برخی از اهالی یثرب با پیامبر(ص) در راستای چنین کنش پیامبر(ص) و نودینان بود. نخستین کسی که بدون توجه به تبلیغات مقتسمین با پیامبر(ص) ملاقات کرد سوید بن صامت اوسی از بزرگان و عالمان و شجاعان طائفه بنی عمرو بن عوف یثربی بود که به خاطر داشتن برخی از خصلت های خوب به کامل لقب یافت. وی برای حج یا عمره از یثرب به مکه رفت و از طریق مقتسمین به امر رسول خدا آگاه گشت. او با پیامبر(ص) ملاقات نمود، پیامبر(ص) قرآن را بر وی تلاوت کرد. به دنبال آن سوید با پذیرش اسلام به یثرب بازگشت و زمینه اسلام آوری یثربیان را فراهم ساخت (ابن هشام، بی تا، ج ۱: ۴۲۷، طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۵۲-۳۵۱).

^{۱۱} - در روایتی چنین حمایتگری بنا بر وصیت ابوطالب به ابولهب بود. افزون بر آن پیوند خویشاوندی هم نباید نادیده گرفت که وی عموی پیغمبر بوده پسرانش دامادهای پیغمبر بودند (فیاض، ۱۹۷۰: ۷۴).

مناسبات اجتماعی پیامبر(ص) با یثربیان پس از جنگ بعاث گسترده تر شد. دیدار پیامبر (ص) با شماری از خزرجیان در سال ۱۱ بعثت و در هنگامه حج و توافق نخستین، گامی نوین در جهت تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۵۴). تلاش فرهنگی توافق کنندگان یثربی زمینه گفتمان جدیدی را در این سرزمین به وجود آورد و سبب ساز پیمان بعدی شد (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۵۵-۳۵۴؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲: ۳۸؛ حتی، ۱۴۷، ۱۴۶). در سال سیزده بعثت ۷۰ تا ۷۵ مرد و زن یثربی با مصعب بن عمیر، نماینده فرهنگی پیامبر(ص) در میان آنها، در عقبه حاضر شده و با پیغمبر هم پیمان شدند که از وی بسان کسان خویش حمایت کنند. پیمان نامه دوم شدیدتر از پیمان عقبه اول بود. ایشان براساس این پیمان از پیامبر (ص) خواستند همراه شان به مدینه رفته و از او در برابر بیگانگان و دشمنانش یاری کنند. عباس عموی پیامبر(ص)، که در آن جمع همراه پیامبر(ص) بود و از جانب پیامبر(ص) اختیار داشت، از آنها عهدها و پیمانها گرفت مبنی بر اینکه خود و کسان پیامبر(ص) را مانند خود و کسان و فرزندان خویش نگهداری کنند و در راه او با دشمنان بجنگند. رسول خدا نیز متعهد شد که به پیمان وفادار بماند^{۱۲} جای آنان نیز در بهشت باشد (یعقوبی، بی تا، ج ۲: ۳۸؛ طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۶۳-۳۶۲). پیامبر(ص) پس از پیمان عقبه دوم، دوازده نفر نقیب از میانشان برگزید تا مسئول و مراقب آنچه در میان قومشان می گذرد، باشند (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۶۳). قریش پس از بازگشت یثربیان به موطن خود از دعوت و پیمانی که اوس و خزرج با پیامبر(ص) بستند، آگاه شدند و بر این اساس سختگیری را نسبت به مسلمانان شدت بخشیدند و بیش از پیش به آنان ناسزا گفته و اذیت و آزار می دادند. پس از سخت گیری قریش بود که زندگی در مکه برای نو دینان دشوار شد، تا آن که از رسول خدا درخواست مهاجرت کردند (ابن سعد، ۱۹۹۰، ج ۱: ۱۷۵). پیامبر (ص) شهر مدینه را برای هجرت به آنان پیشنهاد داد (ابن هشام، بی تا، ج ۱: ۴۶۸؛ طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۶۶؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲: ۳۶۶). سپس رسول خدا(ص) در آغاز ماه ربیع الاول سال چهاردهم بعثت، به مدینه هجرت نمود و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول نزدیک ظهر وارد محله قبای مدینه شد (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۶۶). پیامبر(ص) با توقف کمتر از یک هفته در سرزمین قبا، روز جمعه آنجا را ترک و پس از اقامه نخستین نماز جمعه در میان قبیله بنی سالم بن عوف به شهر مدینه وارد شد (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۸؛ حتی، ۱۳۶۶: ۱۴۷-۱). این هجرت افزون بر خیرات معنوی برای نو دینان، زمینه وحدت جامعه در سایه پیوندی معنوی با یثربیان و همزیستی مسالمت آمیز در قالب قانون اساسی را با ساکنان مدینه ایجاد کرد؛ به گونه ای که مسلمانان را به سوی جامعه دینی در شهر مدینه سوق داد و با ایجاد وحشت در میان قریشیان، باعث شد تا اقدامات و کرده های مقتسمین بر ضد گفتمان دینی ناکارا گشته و حتی نتیجه واژگونه داشته باشد.

۱۲. بَلِ الدِّمِ الدَّمُ، وَ الْهَدْمُ الْقَدْمُ، أَنَا مِجْنَمٌ وَ أَنْتُمْ مَنَى، أُحَارِبُ مَنَ حَارَبْتُمْ وَ أُسَالِمُ مَنَ سَالَمْتُمْ (طبری، ۱۹۶۷، ج ۲: ۳۶۳).

فرجام مقتسمین

چنانچه در گفته های پیشین آمد، گروه مقتسمین بنا بر ضرورت فرهنگی، با هدف ناکارآمد کردن گفتمان نوین دینی ایجاد شد. هرچند به نظر می آمد در آغاز فعالیت شان، موفقیت ها به دست آوردند، اما واکنش های راهبردی و رفتاری پیامبر(ص) و نودینان، کارکردشان را بی اثر کرد. این گروه فرهنگی، به دلیل ناکارایی، نقش خود را از دست داده و افرادش با سرنوشت ناهمسانی دچار شدند (آیتی، ۱۳۶۷: ۱۰۸-۱۱۲).

نتیجه پژوهش

بعثت پیامبر(ص) و طرح گفتمان توحیدی که خلاف منافع حاکمیت قریش بود، واکنش های متعدد و گوناگونی در پی داشت. یکی از واکنش ها، اقدام مقتسمین در برخورد با پیامبر(ص) این است که در میانه سال های چهارم تا چهاردهم بعثت روی داد. در این دوران دعوتگری پیامبر(ص)، قریش با شیوه همگرایانه، مبارزه فرهنگی بر ضد پیامبر(ص)، آموزه های دینی و نودینان را در پیش گرفتند. روش فرهنگی ضد دینی قریش با ایجاد گروه مقتسمین با گروهی ۱۲ یا ۱۷ نفر به رهبری ولید بن مغیره، در هنگامه حج گزاری و یا کاروان تجاری صورت گرفت که با نسبت های ناروا به پیامبر اسلام(ص) مانع دیدار مسافران و تجار با او می شدند. زیرا روی آوری به پیامبر(ص) باعث نگرانی هایی برای حاکمیت قریش بود. رهیافت مقتسمین به قرآن، به گونه ناهمسان با اساطیری خوانی و افتراء همراه بود تا افراد را از پیرامون پیامبر(ص) پراکنده کنند. شیوه واکنش پیامبر(ص) و صحابه موجب کذب سخنان مقتسمین شد و باعث شد برخی از کاروان ها از جمله یثربیان با پیامبر ارتباط برقرار کنند و با سرعت بخشیدن به گفتمان توحیدی تحركات مقتسمین بی اثر گشت.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- آیتی، محمد ابراهیم (۱۳۶۹)، **تاریخ پیامبر اسلام**، تجدید نظر و اضافات ابوالقاسم گرجی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- اروجلو، فاطمه (۱۳۸۴)، «حضرت محمد(ص) در رویارویی با اشرافی‌گری»، **فصلنامه تاریخ اسلام**، شماره ۲۲.
- ابن اسحاق، محمد (۱۳۷۷)، **سیرت رسول الله**، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، تحقیق اصغر مهدوی، تهران: خوارزمی.
- ابن حبیب، ابوجعفر محمد بن حبیب بن امیه الهاشمی البغدادی (بی‌تا)، **المحبر**، ایلزه لیختن شتیر، بیروت: دارالآفاق الجدیده.
- ابن سعد، محمد بن سعد الهاشمی البصری (۱۹۹۰)، **الطبقات الکبری**، محمد عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن هشام، عبدالملک الحمیری المعافری (بی‌تا)، **السیره النبویه**، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلیبی، بیروت: دار المعرفه.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین (۱۹۸۵)، **دلائل النبوه**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- تقوی، هدیه (۱۳۹۸)، «هم‌گرایی و واگرایی سران قریش در برخورد با پیامبر(ص)»، **تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی**، سال ۱۰، شماره ۳۴.
- حتی، فیلیپ خلیل (۱۳۶۶)، **تاریخ عرب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- رسولی محلاتی، هاشم (۱۳۶۶)، «تصمیم سران قریش برای دیدار با ابوطالب»، **پاسدار اسلام**، بخش سوم، قسمت هشتم، شماره ۷۴.
- رسولی محلاتی، هاشم (۱۳۶۷)، «فشار مشرکین قریش به پیامبر(ص)»، **پاسدار اسلام**، بخش سوم، قسمت دهم، شماره ۷۶.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۴۰۴)، **الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور**، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- شهیدی، سید جعفر (۱۳۶۴)، **تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان**، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

طباطبایی، محمد حسین(۱۳۷۱)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: اسماعیلیان.

طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴)، **المیزان، موسوی همدانی، سید محمد باقر، چاپ پنجم**، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن(۱۳۷۲)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: ناصر خسرو.
طبری، ابوجعفر محمد بن جریر(۱۹۶۷)، **تاریخ الامم و الملوک**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.

طیبی، محمد(۱۳۸۲)، **شیوه های تبلیغاتی اشرافیت مکه در رویارویی با پیامبر بزرگ اسلام(ص)**، تهران: معرفت.

فیاض، علی اکبر(۱۹۷۰م)، **تاریخ اسلام**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مرتضی عاملی، جعفر(۱۳۸۴)، **سیرت جاودانه**، ترجمه محمد سپهری، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی(۱۴۰۹)، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجره.

نصیری، محمد(۱۳۸۸)، **تاریخ تحلیلی صدر اسلام**، قم: دفتر نشر معارف.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکتاب(بی تا)، **تاریخ یعقوبی**، بیروت: دارصادر، بیروت.

The cultural confrontation of the pagans of Mecca against the Holy Prophet (PBUH) with emphasis on Muqtasminchideh group

Arsalan ilka / Mohsen Heydar nia / Saber Adak

Abstract

with the beginning of Ba'ath and religious discourse, the state of Mullah or the rule of the Quraysh aristocracy, saw the new discourse in conflict with their interests and from the fourth to the fourteenth year They did it to stop it. One of the most important actions against the Prophet's invitation is the action of the Muqtasmin group. Accordingly, the present article seeks to respond to the nature and appearance of the Muqtasim in the early period of Islam and their method of action against the newcomers and newcomers who have looked at it with a descriptive-analytical approach and a library style with the benefit of the H0ly Koran and historical narratives. The findings of this study show that the Muqtasmin group converged with the Quraysh leaders in their dealings with the Prophet (PBUH) and through their cultural activities, created obstacles for trade and pilgrimage caravans in religious discourse. However, the behavior of the Prophet (PBUH) and the newcomers, in contrast to their cultural movements and the set of factors of tribal relations, caused the failure and ineffectiveness of the actions of the Muqtasmin group.

Keywords: religious discourse, Quraysh aristocracy, Muqtasmin, culture, Islam